

چکیده و مجموعه مقاله‌های همایش
شامنامه و پژوهش‌های آیینی

قطب علمی فردوسی‌شناسی و ادبیات خراسان
فرهنگسرای فردوسی

نالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد
۱۳۹۲ و ۲۵ اردیبهشت ماه

به کوشش: دکتر فرزاد قائمی

چکیده و مجموعه مقاله‌های همایش
شاهنامه و پژوهش‌های آینی

قطب علمی فردوسی‌شناسی و ادبیات خراسان
فرمنگسرای فردوسی

تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد
۱۳۹۲ و ۲۵ اردیبهشت ماه

به کوشش: دکتر فرزاد فانمی



تدبیح از نویسنده

چکیده و مجموعه مقاله‌های همایش شاهنامه و پژوهش‌های آیینی

قطب علمی فردوس‌شناسی و ادبیات خرامان

دکتر محمد جعفر یاحقی

دکتر فرزاد قائمی

سیما ارمی اول

فرید یاحقی

اعظم جنتی فر

۳۰۰ نسخه

اردیبهشت ماه ۱۳۹۲

موزسه پچاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

تهیه و تنظیم:

با نظرارت:

به کوشش:

ویراستار:

طرح جلد:

صفحه آرا:

شمارگان:

تاریخ انتشار:

چاپ:

فردوسی و شاهنامه در گذر تاریخ

(تا پابان دوره مقول)

دکتر جواد عباس

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی

جواد راشکی علی آباد

کارشناس ارشد تاریخ و پژوهشگر تاریخ شاهنامه‌سرایی

چکیده

شاهنامه فردوسی به مثابه یکی از برجسته‌ترین متون ادبی، حماسی و فرهنگی ایرانیان در گذر زمان نوجه بسیاری را از حکومت‌ها و عالیمان و ادبیات مردمان کوچه و بازار را به خود جلب کرده است. چنین ترجیح به تدریج موجب شکل‌گیری تاریخی پر ارزو نشیب برای شاهنامه و سراینده آن شده‌است. گاه زمانه و به خصوص قدرت‌های حاکم و متولیان فرهنگ و مذهب با آن سر ناسازگاری داشته‌اند و گاه آن را پدیده‌ای مطلوب یافته و بزرگش داشته‌اند. تسلط مستقیم و غیرمستقیم دو عنصر عرب و ترک و تکابوهای ایرانیان برای بازیابی هویت سیاسی، تاریخی و زبانی خویش در عصر پردرسی و پس از آن اهمیت شاهنامه و موضع گیری درباره آن را دو چندان منکرده. اگرچه نخستین قرون پس از سرابش شاهنامه برای این اثر و سراینده آن بیشتر با آن ترجیح و گاه بی‌مهری همراه بود، اما از حدود قرن هفتم هجری شاهد خیزشی در وجه به شاهنامه و مناهیم آن هستیم. طرفه آنکه مغلولان ناآشنا با مضامین ایران‌گرایانه شاهنامه در لباس حامیان نشر آن ظاهر شدند و البته کوشیدند به ناسی از آن شاهنامه‌هایی نیز برای خویش به یادگار گذارند.

تلیه واژه‌ها: فردوسی، شاهنامه، نظام‌های سیاسی، هویت ایرانی.

برآمد

آن دائم که شاهنامه در عصر خود بر خلاف انتظار فردوسی مورد توجه حاکم وقت قرار گرفت و محمد غزنوی صله‌ای را به آن اختصاص داد که نشان از بسی علاقگی او

نسبت به شاهکار بزرگ توپ بود. ایران در این دوره تحت سیطره خلافت عباس بود. عباسیان در تلاش برای کسب قدرت، توجه شیعیان و ایرانیان را به سوی خود جلب کردند؛ هر دو این گروه‌ها برای ساقط کردن حکومت امری با آنان همکاری کردند. با این حال هنگامی که عباسیان به قدرت سیاسی دست یافتند، از آنجا که مشروعیت حکومتشان از سوی شیعیان تهدید می‌شد، به سرکوب شدید شیعیان پرداختند. ایرانیان نیز که در آغاز، دستی در قدرت سیاسی داشتند و برخی با تأیید خلیفه و برخی با تکیه بر قدرت نظامی به تشکیل چند حکومت نیمه مستقل ملی پرداخته بودند، به تدریج به بزرگ‌ترین تهدید علیه خلافت عباسی تبدیل شدند. سرانجام یکی از این حکومتها، یعنی آل بویه، که شیعه‌مذهب نیز بودند، حکومت بغداد را تا مرز انفراض پیش بردند. با روی کار آمدن محمود غزنوی یک دوره جدید در ایران آغاز شد و آن این که از این زمان تا سقوط بغداد، ایران با تأیید خلفای عباسی تحت سیطره ترکان متعصب من مذهب اداره شد. تا پس از این، ایران تحت سیطره‌ی حکومت‌های ملی ایرانی بود که ایران‌گرایی آنان مشهود بود، اما حاکمان غزنوی که حکومت را از آنان به میراث برده بودند، اولین حاکمانی بودند که در دوره پس از اسلام ایران‌زیر لوای خلافت عباسی از نژادی غیر ایرانی بر ایرانیان حکومت می‌کردند. این به معنای هدر رفتن تلاش‌های ایرانیان برای استقلال ملی بود. از این‌رو اگرچه محمود غزنوی تمام سنت‌های حکومت سامانی را به میراث برده، به لحاظ مشروعیت نمی‌توانست به نظریه ایران‌گرایی آنان تکید کند.

با وجود این‌که پشت‌گرمی اصلی سلطان محمود به نیروی نظامی‌اش بود، ولی به لحاظ اعتقادی نیز به دنبال تکیه‌گاه می‌گشت. دین می‌توانست تکیه‌گاه خوبی برای او به شمار رود. از این‌رو همان‌روز که تأیید خلیفه به حکومت او رسیت داد؛ ^۱ نذر کرد که هر ساله به غزای هند برود. ... این می‌توانست چشم‌ها را خیره کند، پول به خزانه‌ی کشور بیاورد، دست‌اویزی باشد برای آن که مخالفان مجال دم برآوردن نیابتند... این کار سه چیز دیگر را به دنبال خود می‌آورد: ۱- جلب نظر بغداد ۲- حمایت متشرعنان با

نفوذ ۳- اعجاب عوام که بر ق طلایز جسم آنها را خبره می‌کرد" (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۶).

محمود غزنوی در راه تحریک مژروعیت حکومت خریش، تنها به تلفیق پشتونانه نظامی ر تکیه گاه دین با استفاده از فریضه اعتقادی - نظامی "غرا" بسته نکرد، بلکه در زمینه تعقیب مخالفان مژروعیت خلافت عباسی، به ویژه شیعیان، نیز با پنداد همکاری‌های نزدیکی داشت. در واقع همین سیاست‌های او در دوره‌های پس از او نیز تا عصر سلطان محمد خوارزمشاه تداوم یافت. بنابراین از بد و پیدایش غزنویان تا تقریباً آنکه پیش از بورش مغولان، یعنی تا روی کار آمدن سلطان محمد خوارزمشاه، که به دلیل معاندث با خلفاً از رویه سلاطین پیشین در اجرای سیاست‌های دینی عباسی عدول کرد، نباید تغطیه داشت فردوسی شیعی به عنوان فردی ایرانی و ستایشگر ایران پیش از اسلام، مورد توجه محافل قدرت قرار گرد.

گذشته از آن، پس از انحلال حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی، سیطره ترکان بر ایران باعث شد، این اریابان قدرت وایسه به خلافت عربی، در جریان رقابت نژادی ایرانیان و اعراب، جانب اعراب را بگیرند. بنابراین نباید متوجه بود که ترکان، عناینی به شاهنامه، حماسه ملی ایرانیان، داشته باشند. ضمن این که می‌دانیم در شاهنامه، نژاد ترک نیز در کنار نژاد عرب در برابر نژاد ایرانی قرار دارد و تقابل نژاد ایرانی و ترک در نالب جنگ‌های ایران و توران به نمایش گذاشته شده است. این تقابل در جریان حکایت کین سیاوش، که "به نصیحت ایجاد روح مقاومت" در مواجهه با ترکان طرح ریزی شده بود، به نقطه اوج خود می‌رسد (ریاحی، ۱۳۷۹: ۹۹).

دوران پس از فردوسی تا عهد مغول

از نظر تأثیر روند پاد شد، بر متون ادبی- تاریخی، نه تنها در متون تاریخی عصر غزنویان همان، تاریخ بیهقی، زین‌الاخبار و تاریخ یعنی ذکر و یادی از فردوسی نیامده، بلکه در متون ادبی- تاریخی عصر سلجوقی نیز یا کمتر از فردوسی سخن به میان آمده

ویا بالحن توأم یا نکوهش از او یاد شده است (ریاحی، ۱۳۷۲: ۶۵-۶۷). در این زمینه، شفیعی کدکنی با این نظریه که فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر دوره تاریخی و محیط زندگی شرعا بر طرز تلقن و چگونگی استفاده، آنان از اسطوره‌ها تأثیر من گذارد؛ چنین عنوان می‌کند: "در دوره سامایان، تصویرهایی که شاعران با کمک گرفتن از اسطوره‌ها به وجود آورده‌اند اغلب همراه با نوعی استرام نسبت به عناصر اسطوره است و اسطوره‌ها بیز بیشتر اسطوره‌های نژاد ایرانی است. در دوره بعد به تدریج هم از میزان ایرانی بودن اسطوره‌ها کاسته می‌شود و هم از میزان احترام و بزرگداشت عناصر اسطوره‌ی ایرانی. بی‌گمان نفوذ سیاسی نژادترک، عامل اصلی بود و از سوی دیگر کسترش یافتن دین، نوعی بی‌اعتقادی و بی‌حرمتی نسبت به اسطوره‌های ایرانی به همراه داشت، چرا که این‌ها یادگارهای گبرکان بود و عنوان اساطیر الارلین داشت.

اوج بی‌احترامی و خوارشمردن عناصر اساطیر ایرانی و نشانه‌های رمزی آن در اواخر این دوره، در شعر امیر معزی به روشنی محسوس است. او چندین جای به صراحة تمام، فردوسی را، که در حقیقت نماینده اساطیر ایرانی است، به طعن و طنز و زشتی یاد می‌کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۲۴۴-۲۴۲).

نمونه‌ای از این نگرش امیر معزی را در ایات زیر می‌توان دید:

"من عجب دارم زفردوسی که تا چندان دروغ

از کجا آورد و بیهود، چرا گفت آن سمر

در قیامت روستم گوید که من خصم توام

تا چرا بر من دروغ محض بستی سر به سر

گرچه او از روستم گفتست بسیاری دروغ

گندی ما راست است از پادشاه نامور"

(معزی، ۱۳۶۲: ۲۶۱)

به طور کلی در زمینه شعر، بدگویی از شیعیان تحت عنوان روافقن و همجنین طعن شاهنامه در قالب کلی مخالفت با تاریخ ایران باستان به عنوان دوره کفر و بدینی، دو

مورد از مختصات فکری شاعران قرن ششم است (شمیسا، ۱۳۷۴؛ ۱۷۶-۱۷۸؛ ۱۸۱ و ۱۸۲). بنابراین جای تعجب نیست که معزی، علاوه بر توهین‌هایی که به ساحت فردوسی ابراز می‌دارد از شفیر شاهنامه و شخصیت‌های آن نیز انتخاع نمی‌کند (آیدللو، ۱۳۸۶؛ ۱۹۹-۲۰۰) :

"تاکی از شهناه و تاریخ شاهان کهن
تاکی از دیو سفید و دستم و سیمرغ و زال
کس ندید از قاف تا ناف جهان سیمرغ و دیو
قبل و قالست این چرا باید شنیدن قبل و قال"
(معزی، ۱۳۶۲؛ ۴۱۶)

با این حال گرچه در محافل رسمی، شاهنامه‌ستیزی مشهود بود، اما شاهنامه اثری نبود که بتوحدهن حکمرانان، آن را به بونه فراموشی بسارد. مردم عادی آن را در جشن‌ها و مناسبت‌های مختلف می‌خواندند و چه بسا شور و احساسی می‌بینی در آسان برانگیخته می‌شد. این چنین بود که ضیاء الدین ابن‌اثیر نویسنده عرب او اخیر خلافت عباسی، شاهنامه را نرآن ایرانیان می‌خواند (فروزانفر، ۱۳۸۳؛ ۲۲۲) به نقل از: ابن‌الاثیر، المثل-

السائل). این تلقی شاید برداشتن از این ایات خود فردوسی بود:

"چو این نامور نامه آمد به بن
زمن روی کشور شود پر سخن

از این پس تمبرم که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام"

(فردوسی، ۱۳۷۸؛ ۶۰۳)

اما جیزی که شاید فردوسی پیش‌بینی آن را نمی‌کرد دشمنش محافل رسمی با او و اترش بود. فردوسی بیشتر عمر خود را در عصر حکومت ملی سامانی گذرانده بود. اترش نیز سرتاسر تجلی گاه تمدن عصر سامانی است (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷؛ ۶-۷). از این رو شاید وی گمان می‌کرد فضای پس از او نیز همچون عصر سامانی برای اشاعه روایات

تاریخی و اندیشه‌های قومی ایرانی متاب است. چیزی که روند تحولات خلاف آن را نشان داد و همان‌طور که سلسله سامانی گرفتار "توطئه‌ی ترک و تازی" شد (یا حقی، ۱۳۷۸: ۹)؛ شاهنامه نیز تا مدت‌ها با همان توطئه مواجه بود. شاید خود فردوسی نیز در حربان حکایتش با محمود با این واقعیت رویرو شد، اما باز این‌طور کمان می‌کرد که بدگویی حسودان باعث شده افسرش نزد سلطان جلوه‌ای نیابد (فروزانی، ۱۳۸۴: ۴۱۵-۴۱۱).

"چنین شهریاری و بخشنداهای	بگشتن ز شاهان در خشنده‌ای
نکرد اندرین داستان‌ها نگاه	ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
حسد بر بدگوی در کار من	ته شد بر شاه بازار من"

(فردوسی، ۱۳۳۵: ۵/۲۶۷)

در صورتی که علت اساسی را همان‌طور که در بیان شفیعی کذکن آورده شد، باید در اعمال سیاست‌های حکام ترک‌زاد و بسط نفوذ مشرعنان مذهبی این عصر جستجو کرد. با این حال برغم همه بی‌مهری‌های محافل رسمی ر طبقات وابسته به قدرت نسبت به شاهنامه و فردوسی، شاهنامه جای خود را در بین مردم عامی باز کرد و خانه‌ها و کوی و بزرگ‌های ایران پر بود از طنین ایيات شاهنامه که این مردمان بر زبان جاری می‌کردند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۷۰-۶۹).

لازم به ذکر است که هر چه به لحاظ زمانی از عصر محمود غرنوی دور می‌شویم و نیز هرچه به لحاظ مکانی از فلات ایران، به ویژه ایران مرکزی، فاصله می‌گیریم، حتی در محافل رسمی نیز از شدت عناد به شاهنامه کاسته شده و به میزان علاقه حکمرانی‌ایان به آن افزوده می‌شود. به ویژه از نیمه دوم قرن ششم به بعد به تدریج در آثار تویستگان و شعرای حکومتی نیز توجه به فردوسی و شاهنامه بیشتر شده و بالحنی توأم باستایش و احترام از آن‌ها یاد می‌کنند (سجادی، ۱۳۷۰: ۲۷۱-۲۶۹؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۱۳-۲۱۶).

در توضیح این امر می‌توان گفت، حساسیتی که خلافت عامی و مشرعنان وابسته به آن نسبت به ترویج فرهنگ ملی ایرانی در ایران داشتند در سایر نقاط وجود نداشت.

شاید با این تفکر که گمان می‌کردند شاهنامه تنها در خود ایران - به وسیله‌ی تحریک روحیه‌ی مبارزه‌ی نژاد ایرانی در برابر آنان - برایشان خطر آفرین است. این‌گونه است که در شام و هند ر آسیا صغیر شاهنامه مورده اقبال فرار می‌گیرد: در شام در دربار ایوبیان، ترجمه‌ای عربی از شاهنامه به دست داده می‌شود (براؤن، ۱۳۶۶: ۱۵۹/۲)، در هند، به دنبال رانده شدن غزنویان به آنجا، حکومت غزنویان هند برخوردی کاملاً متفاوت با اسلاف و جانشیان خود در ایران نسبت به شاهنامه در پیش گرفتند. آنان نه تنها عنادی با شاهنامه نداشتند، بلکه به آن توجه و علاقه نیز نشان دادند (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۲۰۰). جالب این که رواج شاهنامه‌خوانی در دربار غزنویان هند به گونه‌ای بود که مسعود سعد سلمان، ملک‌الشعرای دربار آنان، منتخبی از شاهنامه دا برای این منظور ندوین کرده بود (عوفی، ۱۳۱۱: ۲/۲۲). نگاهی به اسمی شاهان این سلسله و وجود اسمی ایرانی و شاهنامه‌ای همچون فرزاد، بهرام شاه، خسروشاه و غیره را نیز می‌توان به عنوان تأییدی بر این امر در نظر گرفت.

در این سو، همزمان با دوره‌ای که سلجوقیان بزرگ در ایران با دیده منفی به شاهنامه می‌نگریستند؛ سلجوقیان روم در آناتولی به آن علاقه‌ی خاصی داشتند و دیوارهای کاخ‌های خود را با تصاویری از داستان‌های شاهنامه مزین کرده و نام شاهزادگان خود را همنام شاهان و پهلوانان شاهنامه می‌گذاشتند (رباحی، ۱۳۶۹: ۳۸-۳۹). نگاه احترام آمیز آنان به شاهنامه همچنان که در ادامه خواهد آمد، در عهد مغول و پس از آن نیز تداوم داشت. همچنین عنایت به شاهنامه را در سلاطین خور نیز می‌توان دید. گذشته از آن که نام یکی از سلاطین این سلسله، سام، همنام پهلوان بزرگ شاهنامه بوده و گفته شده نام جد آنان، شنسپ، از نام شاهنامه‌ای کشنیب ریشه گرفته است (روشن، ۱۳۵۷: [۲۲]).

یکی از نخستین حماسه‌های تاریخی منظوم نیز شاهنامه‌ای بوده در باب همین پادشاهان شنسپی غور که آن را فخر الدین مبارک شاه به سبک شاهنامه سروده است (صفا، ۱۳۶۳: ۱/۳۲۴)، این منظومه که نظم آن در زمان علاء الدین حسین جهان‌سوز آغاز و در

عصر غیاث الدین محمدسام به پایان رسیده است، در حقیقت نسب‌نامه‌ی منظوم سلاطین و ملوک ششیانیه‌ی غور بوده است:

"ملک‌الکلام مولانا فخرالدین مبارکشاه‌المرزوی طاب ثراه نسب‌نامه این سلاطین نامدار [ششیانیه] در سلک نظم کشیده است و آن جواهر را در سمعت صحت انتظام داده و سر سلک آن لآلی را بعصف شرف پادشاهی ضحاک تازی بازسته و از عهد این سلاطین تا پاول دولت ضحاک تازی جمله ملوک را پدر به پدر ذکر کرده... حاصل الامر ملک‌الکلام فخرالدین مبارکشاه این نسب‌نامه را با اسم سلطان علاء‌الدین حسین جهانسوز در قلم آورده است... شنیدم که چون بعضی از کتاب و تاریخ در نظم آمد مگر بسبب تغیر مزاجی که فخرالدین مبارکشاه را ظاهر شد این نظم را مهمل گذاشت تا چون نخت مملکت بشکوه و فر همایون سلطان غیاث الدین محمدسام زیب و جمال گرفت، این تاریخ بالقاب بارک او مزین گشت و تمام شد" (جورجانی، ۱۳۶۲؛ ۳۱۹/۱).

۰۳۱۸

همین که غوریان نسب خود را به ضحاک، یکی از پادشاهان افسانه‌ای و البته منثور شاهنامه می‌رسانندند، خود یکی دیگر از شاهنامه‌ای توجه آنان به شاهنامه است؛ ضحاک به عنوان نیای غوریان، اینگونه معرفی شده است:

"ارونداسب پدر ضحاک بود و نوہ تازیو و این تازیو که برادر هوشیگ شاه بود پدر همه اعراب بود... ضحاک پادشاه عرب شد و همه دنیا را از جمشید گرفت و با سحر ر قلم همه جهان را تصرف کرد... وقتی یک هزار سال از ایام پادشاهی او گذشت خداوند، مردم دنیا را از دست تعدی و ظلم او رها کرد و پادشاهی به فریدون رسید که ضحاک را گرفت و در چاه دماوند وی را محبوس کرد" (میبن، ۱۳۸۲؛ ۲۲-۲۱).

دوران پس از سقوط بغداد تا تشکیل حکومت تیموری (عهد مغول) سقوط خلافت عباسی به دست مغولان و برداشته شدن سایه سنگین حاکمان و فقیهان وابسته به آنان را من توان به عنوان نقطه عطفی به شمار آورد، که سرآغاز دررة جدیدی

از حیات سلی جامعه ایران بود. مغولان، با تسامح مذهبی که از آنان سراغ داریم، نه تعصب خاصی نسبت به شیعیان داشتند و نه از هویت باستانی ایرانیان احساس خطر می‌کردند. بنابراین از این زمان به بعد فرهیختگان ایرانی فعال در محافل سیاسی و نخبگان ایران دوست حکومت نیز ناچار نبردند تمایل و عشن خود به شاهنامه را کمان کنند. ضمن این‌که پس از فروپاشی خلافت و تشکیل حکومت ایلخانی "تقریباً برای نخستین بار در دوران اسلامی جغرافیای ایران" به صورت حکومتی بکار پرده درآمد. به ویژه از عصر غازان به بعد با توجه به فتح مازاندران در زمان او لجایتو - به عنوان تنها قسمتی از ایران که تا پیش از آن به تصرف مغول درنیامده بود - تمامیت ایران زیر نفوذ یک حکومت قرار گرفته و فلمرو باستانی ایران، به عنوان مرزهای ایران مستقل از یک واحد سیاسی کل، دوباره برقرار شد. بنابراین از این زمان، ایران به عنوان موجودیت و هوبتی مستقل حیثیت یافت و در چنین بستری زمینه‌ی بروز اندیشه‌های ایرانی نرامم آمد (اللهیاری، ۱۲۸۳: ۸۷-۸۸). در این میان توجه به شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان سند هویت ملی ایران می‌نوانت در صدر گرابشات ملی ایرانی قرار بگیرد. ضمن این‌که یورش مغولان، زبان فارسی را نیز تحت تأثیر قرار داد؛ دوره مغول به عنوان عصر رونق تاریخ‌نگاری، به ویژه تاریخ‌نگاری فارسی، مطرح است (کیب، ۱۳۶۱: ۴۳۱؛ دریگی - نامقی، ۱۳۷۹: ۱/ ۵۹۷-۵۹۸) یعنی بر عکس دوره‌ی پیش که تاریخ‌های فارسی نسبت به تواریخ عربی در حاشیه بود؛ تاریخ‌نویسان بیشتر به سمت فارسی‌نویسی گرایش یافته‌اند و از این زمان بود که "زبان فارسی، زبان اصلی تاریخ‌نگاری گردید" (آرام، ۱۲۸۶: ۱۳۱). بنابراین از طریق تاریخ‌نگاری، زبان فارسی نیز رونق گرفت و به دنبال رونق زبان فارسی، شاهنامه به عنوان شناسامه این زبان و خالق آن به عنوان احیاگر زبان فارسی در سرکار توجه قرار گرفت. از این‌رو اگر در عصر سلطنه مجریان سیاست‌های خلافت عالی بر ایران، شاهنامه فردوسی بیشتر در میان توده مردم رواج داشت و شناخت سراینده آن نیز بیشتر از طریق انسانه‌های شفاهی که برخی کاتبان بر حوالی شاهنامه سرنشیستند، میسر بود؛ از دوره‌ی مغول به بعد، فردوسی در ذهن محافل بالای اجتماع نیز

به عظمت و عزت می‌رسد و یاد و سنتایش او در اکثر تذکرهای و متنون ادبی جایگزین بی‌توجهی‌ها و نکوهش‌های دوره‌های قبیل می‌شود (رباحی، ۱۳۷۲: ۹۹-۹۷).

با این حال نزدیک به دو قرن شاهنامه‌سنجی محلان سیاسی عصر عباسی تأثیرات سویی را در برداشت. یکی این که سال‌های طولانی تبلیغات منفی شریعت‌مداران متعصب عليه فردوسی باعث شد، که در دوره مغول نیز عده‌ای محدود از متعصیان با استفاده از فضای باز مذهبی عصر مغول به وسیله اتهامات رایج عصر عباسی در صدد تحریب چهره‌ی فردوسی برآید (همان، ۳۶۴).

بی‌مهری حاصل از فضای عصر عباسی نسبت به شاهنامه باعث شد که این شاهکار ادبی تنها از طریق مردم عادی به آیندگان متصل شود و در گذر زمان برخی از آیات آن تحریف شود و برخی دیگر نیز گرد نسیان بر تاریک آن بنشینند.

نسخه‌هایی که اکنون از شاهنامه موجود است به خوبی می‌تواند میزان توجه به شاهنامه فردوسی در دوران قبیل و بعد از مغول را به ما بنمایاند. از میان حدوداً دویست و سی نسخه خطی تاریخ دار موجود در کتابخانه‌ها و موزه‌های مختلف جهان، غیر از نسخه فلورانس (مورخ ۱۴۶۱م/۷۰ق)، که مربوط به دوره قبل از مغول می‌باشد (خالق مطلق، ۱۳۶۴: ۲۸۰؛ همان، ۱۳۷۲: ۳۴۴-۳۴۳) - و آن هم در آستانه‌ی پورش مغولان، کتابت شده - یقه، مربوط به دوره‌های بعد از مغول می‌باشد که از این میان ۱۷ نسخه در دوره‌ی مغول کتابت شده‌اند (افشار، ۱۳۴۷: ۱۳۱-۱۶۰).

می‌توان گفت اگر فضایی که پیشتر در مورد آن بحث شد در ایران قرون ۵ و ۶ حاکم نبود، با توجه به این که حکومت‌ها بیشترین امکانات را در زمینه‌ی کتابت و توزیع آثار گرانقدری چون شاهنامه در اختیار دارند (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۳۰) و نیز می‌توانند بیشترین تمهدات را برای حفظ و نگهداری آنها نراهم کنند؛ شاید مانسخه‌های بسیاری از شاهنامه مربوط دوره‌های قبل از مغول در اختیار می‌داشتم که با توجه به قدمت آنها می‌توانستند کمک شایانی به ارائه‌ی نسخه‌ی اصلی‌تری از شاهنامه بکنند.

جدای از بحث کتابت شاهنامه، شاهنامه‌پژوهی برای نخستین بار از دوره‌ی مغول آغاز شد. در این دوره ما برای اولین بار شاهد این هستیم که یکی از نخبگان دیوانی کشور یعنی سعدالله مستوفی دست به کار شاهنامه‌پژوهی می‌شود و به مدت ۶ سال با بررسی و مقایله‌ی نسخه‌های شاهنامه به تصحیح نسخه‌های "زیر وزیر شده" و "تبه گشته" آن می‌پردازد. گرچه نیوی تصحیح مستوفی در مقایسه با شبیه‌های امروزین تصحیح متون شبیه‌ای پس از ابتدایی می‌نماید، اما برداختن به این کار برای اولین بار توسط او نشان از چرخش نگاه نخبگان وابسته به حکومت نسبت به شاهنامه فردوسی است. این گونه کوشش‌ها را باید مقدسه‌ای به شمار آورد، برای آنچه که بعدها در دستگاه بایسنفر میرزا در امر شاهنامه‌پژوهی صورت گرفت (رباحی، ۱۳۷۲: ۳۱۱-۳۰۹).

از دیگر موارد توجه به شاهنامه فردوسی در عصر مورد نظر، جنگ شعری است که در تبریز، ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی با عنوان سفنه نبریز گردآوری کرده، و در آن برگزیده یا متن کامل ۲۸ اثر را آورده که یکی از این آثار شاهنامه فردوسی است.³² این نشان می‌دهد که در محیط ادبی تبریز آن روزگار، ذوق و پند ادبی - و چه با مردم عادی - این شهر، شاهنامه... مورد اقبال و علاقه بوده است (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۲۲۲-۲۳۱). گذشته از عنایات و توجهات نخبگان ایرانی به شاهنامه، حاکمان مغول نیز در این امر کوشش بودند. گریا آنان دریافته بودند که ایران جامعه‌ای است که در آن مفاهیم سیاسی، مستقیماً از کذشته‌های دور نشأت می‌کبرد؛ بنابراین تلاش داشتند با استفاده از تماده‌های فرهنگی - سیاسی، سلسله خود را به گذشته افسانه‌ای و تاریخی ایرانیان ارتباط دهند (wing, 2007:32). از این رو می‌بینیم در عصر هلاکو، شاعری از اهالی کازرون با نام ابوالفضل بن احمد بن بنجیر کارروني متخلص به قانع، شاهنامه فردوسی را از ابتدای انتها در قالب وزن منفاوت با آنچه که فردوس سروده است، به رشته‌ی نظم کشیده و در پایان حکایت هر یک از شاهان، مدح و تخلصی به هولاکو کرده است. جالب این که در قانع این شاهنامه را به هلاکو تقدیم می‌کند، بسیار مورد استقبال راقع شده، و در حق وی مذری خوبی برقرار می‌شود (ابن الفوطی، ۱۴۱۴ق: ۳۱۷/۳).

دیواره‌های کاخ تفریحی - شکاری ایلخانان در تخت سلیمان، اشعاری از شاهنامه فردوسی، حماسه ملی ایرانیان، نقش بسته بود (Wing, 2007: 32). علاوه بر آن، علاقه ر دلستگی برخی از ایلخانان به شاهنامه به گونه‌ای بود، که برانگیخته می‌شدند تاریخ نیاکان آنان نیز به سبک و سیاق شاهنامه به رشته نظم کشیده شود (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۵۹۱-۵۹۲ و ۶۰۳-۶۰۴). تب تقليد از شاهنامه برای روایت تاریخ مغولان را ایلخانان به فدری بالا گرفت که طرف مدت یک سده، بیش از پنج شاهنامه تاریخی بر اسلوب شاهنام فردوسی برای ایلخانان و به تشویق آنان سروده شد که در کنار شاهنامه‌هایی که برای حکومت‌های محلی از جمله کرتیان، ملوک شبانکاره و سلجوقیان روم سروده شد این رقم به بیش از دو برابر رسید (راشکی، ۱۳۸۹: ۷۱-۷۷).

درواقع تاریخ‌نگاری در دو مقوله یا شاهنامه فردوسی ارتباط می‌یافتد. یکی در زمینه ثبت و ارایه وقایع تاریخی به سبک و شیوه‌شاهنامه فردوسی، که شاهنامه‌های تاریخی یا تاریخ سروده‌ها بودند، و دیگری استفاده تاریخ‌نگاران از حکایات، شخصیت‌ها و بهویژه، اشعار شاهنامه که در بیشتر آثار نارسنه متنزه عهد مغول اعم از تاریخ‌های عمومی، سلسله‌ای یا محلی، مورخان به اشعار شاهنامه فردوسی عنایت داشته و با آوردن آن‌ها سعی بر افزودن تأثیر کلام خود داشتند (همان: ۳۶-۷۰).

علاوه بر موارد مذکور در میان شعرای این دوره، تیز شاهنامه و فردوسی از جایگاه ریز، ای پرخوردار بودند. به نظر می‌رسد معدی و حافظ، دو شاعر سرشناس این عصر با عبارت "شنهانم‌ها" بیش از همه، به شاهنامه فردوسی اشاره دارند:

"این که در شهنام‌ها آورده‌اند رسمم و روئینه تن اسفندیار"
(سعدی، [بی‌تای]: ۷۰۵)

"شوكت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او در همه شهنام‌ها شد داستان انجمن"
(حافظ، ۱۳۱۸: ۲۵۵)

همچنین آنان در لابلای اشعار خود به شخصیت‌ها و داستان‌های شاهنامه اشاره داشته و گاهی فهرمانان کلام آنان از شاهنامه فردوسی مایه گزنه است (رسنگار فساپی، ۱۳۸۴: ۱۳۱۸).

۱۲۰ و ۳۳۱-۳۳۲). خواجهی کرمانی نیز علاوه بر این که در غزلیات، قصاید و مثنویات خود به فهرمانان شاهنامه توجه داشته، به تقلید از شاهنامه فردوسی به خلق یک اثر حماسی در وزن و قالب شاهنامه به نام سامنامه پرداخته است. او در این اثر، از "زبان"، "واژه‌ها، اصطلاحات، ترکیبات و مضامین" شاهنامه بهره‌مند شده است (همان: ۱۷۹). علاوه بر این، برخی از شعرای این دوره در آثار خود صراحتاً به خود فردوسی اشاره و وی را ستایش کرده‌اند. از همه مشهورتر در این زمینه سخن سعدی است:

"چه خوش گفت فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد"

(سعدی، ۱۳۶۳: ۸۷)

اوحدی مراغی نیز در مثنوی جام جم با آوردن دامستان "بخشیدن فردوسی صلة سلطان محمود را در برابر ققاع به گرمابه‌بان"، در غالب‌پندی که به مخاطبین خود می‌دهد از را تکریم و تمجید کرده و چون نام فردوسی در قالب وزن شعرش نمی‌گنجیده از مترادف نام وی این چنین ایهام‌دار استفاده کرده است:

"شیخ باید که سب و زر سوزد تا ازو دیگری بی‌اموزد
 گرنداتی تو این درم سوزی زان "بهشتی" چرا نیاموزی؟
 کو بعمری چین کتابی ساخت پس به پیلی درم پخ آبی ساخت"

(وحدی، ۱۳۴۰: ۶۴۳)

قصیح خوارقی مورخ قرن نهم هجری در کتاب خود، مجلمل قصیحی، در حین نقل و قایع سال ۶۱۶(۵ ق.) وقتی که از وفات فردوسی یاد کرده از شعرای مختلف که عمدتاً شعرای عهد مغول هستند، اشعاری را در ستایش فردوسی نقل کرده که آوردن آن‌ها خالی از لطف نیست:

"كمال الدين اسماعيل اصفهاني

ای نازه و محکم ز تو بسیاد سخن هرگز نکند کسی ز تو بسیاد سخن
 فردوس مفام بادت ای فردوسی انصاف تو را که داده‌ای داد سخن
 لامائی الھروی...

در خواب شب در شین من با شمرا گفت
کی پکسره معینان با لفظ به همدرسی
شاعر ز شما بهتر شعران که نیکوترا
از طایفه تازی وزان جمن فرسی
آواز برآوردند یک رویه همی گفتند
فردوسی و شهناه، شهناه و فردوسی
لامیر فخر الدین محمود یمین المستوفی

سکه کاندر سخن فردوسی طوسي نشاند تا پنداشی که کس از زمرة فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او دیگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشاند
اعطار...

خطم دادند بر فردوس اعلى که فردوسی به فردوس است اولی"
(نصیح خوانی، ۱۳۸۶: ۵۸۷-۵۹۷)

عطار نشاپوری، که در اوایل عهد مورده نظر یعنی مقارن حملة مغول سالیان عمرش به سر رسانید در سه مثنوی خود، اسرارنامه، الہی نامه و مصیبیت نامه به ملاح رستایش فردوس پرداخته و بیتی که از او نقل شد در اسرارنامه آمده است (عطار، ۱۳۷۶: ۱۸۹).
البته همان طور که پیشتر اشاره شد این توجه رعایت به شاهنامه فردوسی، مختص ایران نبود؛ در این باره، آسیای صغیر و هندوستان، شابان توجه می‌باشد:

آسیای صغیر:

فتح ملازگرد به وسیله آلب ارسلان، دومین سلطان سلسله سلجوقیان بزرگ و پس از آن فتوحات سلیمان بن قتلمش در آسیای صغیر، فصل جدیدی را در تاریخ می‌باشی، فرهنگی و مذهبی آسیای صغیر گشود. از نظر سیاسی، این منطقه تحت فرمان روایی اختلاف سلیمان بن قتلمش به عنوان شاخه‌ای از سلجوقیان بزرگ، موسوم به سلجوقیان روم، قرار گرفت. در حملة مغولان به آناتولی، به دنبال شکست سلاجقة روم از سپاهان مغول، در کوسه داغ، سلجوقیان سیادت مغولان را پذیرفت و با پذیرش پرداخت باج کلانی در هر سال، خراج گزار آنان شدند (یوسفی، ۱۳۷۱: ۲۰۰). این امر آسیای صغیر را از گزند حملات مغول مصون داشت. بنابراین بسیاری از ایرانیان، به ویژه اهل فضل و هنر و اندیشه، به دنبال ویرانی و ناامنی به وجود آمده در ایران، آسیای صغیر را پنهان گاه

خوبی برای خود یافتد. به ویژه این که سلاطین سلجوقی روم از ورود این مهاجران با کشاده‌روی استقبال کردند(بهار، ۱۳۷۳: ۱۰۴/۲).

در زمینه‌ی فرهنگی از نقش سلاطین سلسله سلجوقی روم در شیوع فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر به دلیل علاقه‌ای که خود به این فرهنگ داشتند، نباید غافل بود. سلاطین این سلسله به عناصر فرهنگ ایرانی و از جمله شاهنامه فردوسی عنایت خاصی داشتند، به گونه‌ای که بسیاری از شاهان و شاهزادگان این سلسله همنام شاهان و شخصیت‌های شاهنامه بودند. همچنین از دیگر نشانه‌های توجه به شاهنامه توسط سلاطین این سلسله یکی هم این بود، که دیوار تالارهای کاخ تابستان کیفیاد یکم به تصاریری مزین شده بود که برگرفته از داستان‌های شاهنامه بود(رباحی، ۱۳۶۹: ۳۸-۳۹).

شیوع فرهنگ ایرانی، وجود شمرا و ادبیات فارسی زبان در این دیار و عنایت سلاطین به شاهنامه فردوسی باعث شد که در این خطه نیز شاهنامه مورد تقلید شعرای پارسی گوی قرار گیرد؛ به طوری که شاهنامه‌سرایی از همین دوران سلجوقیان روم در آسیای صغیر رایج شد و تاریخ‌سروده‌هایی به سبک شاهنامه فردوسی به رشته نظم درآمد. سلسله شاهنامه نظام‌الدین ارزنجانی و شاهنامه ابن بی‌بی، حماسه‌های تاریخی سروده شده، درباره این سلسله هستند. پس از انقراض سلجوقیان روم، این میراث نیز همچون موارد دیگر به وارث آنان یعنی عثمانیان منتقل شد. از این‌رو در دربار عثمانیان نیز همچنان که منصب شاهنامه‌خوان وجود داشت(همان: ۱۴۴) از حصر سلیمان قانونی منصی به نام شهنهنامه‌نویس نیز به وجود آمد(الگون، ۱۳۵۷: ۱۶۷/۱).^۱

^۱- در مورد جایگاه فردوسی و شاهنامه در عثمانی، جالب است که فردوسی طربیل(وزرون فردوسی) شاعر دربار بایزید دوم، تنها نام شود را از فردوسی به عاریت نگرفته بود؛ بلکه به سبک وی شاهنامه‌ای سروده بود که همانند شاهنامه‌ی فردوسی نوچه شاپتله‌ی حاکم وقت -بایزید دوم- را به دنبال نداشت و این سرنوشت مشابه باعث شده بود که وی با تقلید از مقتدائی خود هجویه‌ای برای بایزید بسراید و به خراسان پکریزد(خسروشاهی، ۱۳۵۰: ۱۰۹-۱۱۰).

هندوستان:

حملات سلطان محمود غزنوی، به عنوان سرآغازی برای آشنایی مردمان هندوستان با اسلام، فرهنگ ایرانی و به ویژه انتشار زبان فارسی در این دیار مطرح است. پس از آن از دیگر عوامل انتشار فرهنگ ایرانی - اسلامی در شب قاره هند، حملات مغول به ایران و فرار بسیاری از مردم به ویژه دانشمندان و شعرای ایرانی به آن منطقه بوده است (عرب احمدی، ۱۳۸۸: ۹-۱۰).

نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در این ناحیه طبیعتاً باعث آشنایی آنان با سنت فرهنگی و شناختن امکانات ایرانیان یعنی شاهنامه شده است. به خصوص که در هنگام تشکیل حکومت غزنویان هند اگر در داخل ایران شاهنامه فردوسی مورد خصم خواص حکومتی قرار داشت، در نزد حاکمان غزنوی هند، شاهنامه جایگاهی داشته و در دربار آن‌ها شاهنامه خوانی رایج بوده، است (آیدنلر، ۱۲۸۶: ۲۰۰). با توجه به این سابقه است که در تاریخ هندوستان بعد از غزنویان هند نیز شاهنامه مورد توجه پادشاهان و بزرگان بوده و شاعران و ادبیان این دیار، آن را محترم داشته و برای بقای آن، آن را رونویسی می‌کردند. همچنین این اثر زمینه‌ی بسیار خوبی سوده برای تجلی هنر خوشنویسان و صورنگران که با نوشتن و نقاشی داستان‌های آن، هنر خود را به منصة ظهور می‌رساندند. بنابراین با جایگاهی که از این اثر در ترد مردم هندوستان سراغ داریم، طبیعی است که این شاهکار ادبی ذوق و قریحة شعرای این دیار را نیز به رقابت برانگیخته و آنان را رادار به تقلید سازد. از این‌رو شاهد این هستیم که شاهنامه‌های زیادی در شب قاره به تقلید از فردوسی با موضوع تاریخ هند به رشته نظم کثیله شده که نخستین آن‌ها فتوح اسلامیین است که به نام شاهنامه هند شهرت یافته و در قرن هشتم هجری به تشریق سلسله بهمنی دکن درباره‌ی تاریخ اسلامی هند به نگارش درآمده است (عبدی، ۱۳۷۰: ۳۳۷ و ۳۴۲). پس از آن در دوره‌های بعد نیز سابقه نوشته شدن این‌گونه شاهنامه‌ها را نا دوره بعد از سلطه انگلیس بر این کشور شاهد هستیم (هبان، ۱۳۳۳: ۳۶۰-۳۶۹ و ۳۷۵-۳۷۶)، (هبان، ۱۳۴۴-۱۳۴۳: ۳۷۲-۳۷۳).

نتیجه‌گیری

شاهنامه فردوسی را نمی‌توان تنها به عنوان یک پدیده فرهنگی- ادبی در نظر گرفت؛ این اثر در عرصه اجتماعی و حتی سیاسی قادر به ایفای نقش‌های بزرگی بود. از آنجا که شاهنامه و گسترش مقاومی آن جامعه ایران را تحت تأثیر فرار می‌داد و می‌نوشت به اندیشه سیاسی مردم سمت و سو دهد، منافع نظام‌های سیاسی حاکم و اتحاد سیاست‌های حمایتی یا تخریبی در نوع نگرش به آن تأثیر مستقیمی داشت.

از دیدگاه سیاسی- اجتماعی، همچنان که سطور بالا نشان داد، نوع نگاه به شاهنامه و فردوسی دستخوش فراز و نشیب‌هایی شد، که می‌توان گفت ایدئولوژی نظام‌های سیاسی خط مشی اصلی را تعیین می‌کرد. فردوسی و شاهنامه همواره با هویت ایرانی عجیب بوده‌اند. این‌که یک نظام سیاسی تا پهلا حد موافق یا مخالف زنده شدن اندیشه‌های ملی و ایرانی بود و تا حد شاهنامه می‌نوشت در ایجاد مشروعیت برای آنان نقش داشته باشد، میزان توجه به شاهنامه را در محافل رسمی تعیین می‌کرد.

پس از سیری شدن دوره فردوسی و سرنوشت نه چندان دلخواهی که برای اثرش از سوی محافل قدرت پدید آمد، تقدیر چنان بود که بخت نامیمون همچنان تا مدتی با این اثر همراه باشد، اما با درهم بیچاره شدن بساط حکومت دین‌ماهی عباسی و بازشدن پای مغولان به ایران، ورق به سود ایران‌گرامی و به تبع آن عنایت به شاهنامه و مقاومیت آن، برگشت. چند عامل در ایجاد این زمینه مؤثر بود، تسامح عقیدتی مغولان، استقلال ایران در قالب حکومت ایلخانی و گسترش زبان فارسی، زمینه‌ای را ایجاد کرد که اندیشه‌های ملی ایرانی که شاهنامه عصاره و چکیده آن بود با اقبال رویرو گشت. از این‌رو اگر در عصر خلافت عباسی، شاهنامه با کم‌توجهی و گاه بی‌مهری محافل رسمی مواجه بود، در عهد مغول این اثر و سراینده آن ارج و قرب بافتند و به جایگاه شابسته- ای دست یافتند.

با براین عهد مغول را شاید بتوان دوره احیای شاهنامه در نظر گرفت. در این عهد، تلاش برای تهیه نسخه‌های بیشتر از این اثر و استفاده از اشعار و مضامین شاهنامه‌ای در

متن ادبی و تاریخی به جسم می‌خورد. ضمن این‌که عهد مغول را دوره نفح شاهنامه‌سرایی به سپک شاهنامه فردوسی و نهضت نظم حماسه‌های تاریخی می‌دانند. از جبهی فرهنگی - ادبی، از آنجا که شاهنامه، شاهکار اسطوره‌سرایی و روایات حماسی بود و اسطوره و حماسه در ارتباط با فطرت آدمی اعم از هر نژاد و ملتی است، شهرت و استنبال از آن مرزهای ایران تاریخی را در نور دید ر در سر زمین‌هایی که با زبان و فرهنگ ایرانی آشنایی داشته و شاهنامه را در ک می‌کردند، این اثر مورد الهام و تقلید ادبیان و هنرمندان قرار گرفت.

کتابات‌های

- ارام، محمد باقر، (۱۳۸۶)، *الدیشة تاریخ کاری عصر صفوی*، تهران: امیر کبیر.
- آیدللو، سجاد، (۱۳۸۶)، *نارسیده تریج*، اصفهان: نقش مانا.
- ابن القوطي، کمال الدین عبدالرزاق، (۱۴۱۶ق)، *معجم الاداب لی معجم الالباب*، تحقیق محمدالکاظم، طهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۷)، *سری سایه فکن*، تهران: پرداز.
- افشار، ابرح، (۱۳۱۷)، *کتاب‌شناسی فردوسی*، تهران: انجمن آثار ملی.
- الگون، براہیم، (۱۲۵۷)، "تأثیر شاهنامه در ادبیات ترکی"، *شاهنامه‌شناسی*، [بن جا]: بنیاد شاهنامه فردوسی.
- اللهیاری، فریدون، (۱۳۸۳)، "ایران و شهرهای قلمرو ایلخانی در نزهه الفتوح"؛ کتاب ماء، تاریخ و جغرافیا، سال هفتم، شماره‌ی ۹-۱۰-۱۱.
- اوحدی اصفهانی (معروف به مراغی)، (۱۳۴۰)، *کلیات اوحدی اصفهانی*، نصحیح: سعید نقیسی، تهران: امیر کبیر.
- براؤن، ادوارد، (۱۳۶۶)، *تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی)*، ترجمه: غلامحسین صدری افشار، تهران: مروارید.
- بوسرث، کلیفورن ادموند، (۱۳۷۱)، *سلسله های اسلام*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)، (۱۳۷۲)، سبک شناسی (یا تاریخ تطور نثر فارسی)، تهران: امیر کبیر.
- جوزجانی، ابوالعمر مهاج الدین سراج، (۱۳۶۲)، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحق حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، (۱۳۱۸)، دیوان حافظ شیرازی، به کوشش: ح. ازمان، [بی‌جا]: شرکت تضامنی علمی و کتابفروش ایران
- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۲)، کل رنچ های کهنس (برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی)، به کوشش: علی دهباشی، تهران: نشر مرکز
- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۶۴)، "معرفی و ارزیابی برخی از دستویس‌های شاهنامه ۱"، ایران‌نامه، سال سوم، شماره‌ی ۳.
- خسروشاهی، رضا، (۱۳۵۰)، شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر: تا سده دهم هجری، [تهران] انتشارات دانشسرای عالی.
- دریگنی نامقی، محمدرضا (۱۳۷۹)، "تحقيقی پیرامون گزیده ترکیبات فارسی جامع التواریخ"، مجموع مقالوی به ایران و پادشاهی آن، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- راشکی علی‌آباد، جواد، (۱۳۱۹)، تاریخ‌گاری منظوم در دوره‌ی مغول، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد.
- رستگار فساپی، متصور، (۱۲۸۴)، فردوسی و شاعران دیگر، تهران: طرح نو
- روش ضمیر، مهدی، ([۱۳۵۷] ۲۵۳۷ شاهنامه‌ی)، تاریخ سیاست و نظامی دوره‌اندیان ضمیری، [بی‌جا]: انتشارات دانشگاه ملی ایران
- ریاحی، محمد امین، (۱۳۷۹)، پادشاهی ساسی، تهران: سروارید.
- _____، (۱۳۶۹)، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: بازنگ.
- _____، (۱۳۷۲)، سرچشمه‌های فردوسی شناس، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)
- سجادی، ضباء الدین، (۱۳۷۰)، "سخنان گزیده درباره فردوسی و شاهنامه"، فردوسی و شاهنامه، به کوشش: علی دهباشی، [بی‌جا]: مدیر

- سعدی، (۱۳۶۳)، بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ——، (ابی تا): متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، گلستان و بوستان و مجالس، به کوشش: مظاہر مصفا، تهران: کانون معرفت.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۵۸)، صور خجال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- شمعوس، سیروس، (۱۳۷۴)، سبک شناسی شعر، [تهران]: فردوس.
- صفا، دیبع الله، (۱۳۶۲)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات فردوسی.
- ——، (۱۳۳۲)، حمامه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر.
- عابدی، حسن، (۱۳۷۰)، "شاهنامه و هند"، فردوسی و شاهنامه، به کوشش: علی دهباشی، [اس جا]: مدنی.
- عرب احمدی، امیر بهرام، (۱۳۸۸)، "نمادهای هویت ملی و حاکمیت مغول‌ها در ایران"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دهم، شماره‌ی ۴۰.
- عطار نیشابوری، فرید الدین، (۱۳۲۶)، اسرارنامه (با مقدمه‌ای از زندگی نامه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، ویرایش: محمد ابراهیمی، تهران: صفحه علیشاه).
- عوفی، محمد، (۱۳۲۱)، لباب الالباب، تصحیح: ادرازد برآون، لندن: مطبوعه بریل.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۳۵)، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح: محمد دیبرسیاقی، تهران: علمی.
- ——، (۱۳۷۸)، شاهنامه فردوسی؛ بر اساس معنبرترین نسخه موجود جهان (چاپ مسکو)، مشهد: سخن گستر.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات ایران (بعد از اسلام تا پایان تیموریان)، به کوشش: عنایت الله سجدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات.
- فروزانی، ابوالقاسم، (۱۳۸۴)، غزنویان، تهران: سمت.
- فصلح خولی، احمد بن محمد، (۱۳۸۶)، مجلل فصیحی، تصحیح: محسن ناجی آبادی، تهران: اساطیر.
- گیب، ه. آر، (۱۳۶۱)، "تطور تاریخ‌نگاری در اسلام"، تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه: یعقوب آزاد، تهران: گستره.

- میتن، ابوالحسن، (۱۳۸۲)، سرگذشت خوریان: بازنویسی و تلخیص طبقات ناصری اثر فاصله منهاج الدین سراج جوزجانی، به کوشش ابوالحسن میتن، زیر نظر اکبر ایرانی و علی رضا مختاریبور، تهران: اهل قلم.
- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۷۰)، مسائل عصر ایلخانان، تبریز: آگاه.
- معزی، محمد بن عبدالملک نیشابوری، (۱۳۶۱)، کلیات دیوان معزی، تصحیح: ناصر هیری، تهران: مرزبان.
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، "نوس، فردوسی و شاهنامه"، شاهنامه فردوسی (بر اساس معنی ترین نسخه موجود) جهان (چاپ سکون)، مشهد: سخن گستر.
- Wing, Patrick,(2007)"The Jalayirids and Dynastic Formation in the Mongol Ilkhanate", vol.1,PHD.dissertaion, department of near eastern languages and civilizations, The University of Chicago, Illinois.